



سابقه استعمار انگلیس در خلیج فارس

میثم طاهری بن چناری

سابقه حضور استعماری انگلیس در خاورمیانه و خلیج فارس به اوایل قرن 19 بازمی گردد. در سالهای 1820 در بحبوحه جنگ های ایران با روسیه، دولت انگلستان به بهانه مبارزه با دزدهای دریایی سواحل جنوبی خلیج فارس را اشغال نموده و با حکام محلی قرارداد تحت حمایتی امضاء کرد.

اگر چه در دوران گذشته از جمله صفویه انگلیسی ها در ایران حضور داشته اند، اما در آن زمان به علت اقتدار دولت مرکزی فقط به کار تجارت اشتغال داشتند و در زمان قاجاریه و تضعیف ایران به خاطر جنگ با روسیه است که انگلستان از فرصت پیش آمده جهت اشغال نظامی برخی مناطق خلیج فارس که تحت نفوذ ایران بودند، استفاده کرد.

انگلستان در راه سلطه کامل خود بر منطقه در سال های آخر قرن 19، ضمن سایر اقدامات، از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده می کرد و با تشدید اختلافات مرزی بین شیخ نشین ها، باعث تضعیف هرچه بیشتر آنها می شد. و اوضاع منطقه را متشنج می کرد. در این مرحله انگلستان توانست، شیخ نشین های بحرین، قطر، دبی، شارجه، ابوظبی، مسقط، عمان و... را به زیر سلطه خود درآورد.

سپس در طی نیمه دوم قرن 19، انگلستان بعد از تثبیت موقعیت خود در شیخ نشین های خلیج فارس کوشش بیشتری در جهت تضعیف دولت ایران و عثمانی به عمل آورد و با تحمیل جنگ های متعدد به این دولت ها و انتزاع سرزمین های مختلف از آنها، توانست سلطه و نفوذ خود را هر چه بیشتر در این 2 کشور گسترش دهد.

در مورد دلیل توجه زیاد انگلستان به منطقه خلیج فارس دلایلی را می توان ذکر کرد:

1- اهمیت اقتصادی: در این منطقه از زمانهای گذشته تجار از نواحی مختلف جهان فعالیت داشته اند. خلیج فارس در سر راه تجارت کالا از هند، چین و شبه جزیره هندوچین به عثمانی و اروپا بود. انگلیسی ها مانند سایر اروپائی ها که وصف ثروت بی نهایت این منطقه را شنیده بودند با ناوگان نظامی وارد شدند. ابتدا سایر دولت های استعمارگر اروپایی مثل پرتغال و هلند را شکست دادند و بعد از تضعیف دولت های بزرگ منطقه، سلطه خود را بر این منطقه ثروتمند و غنی گسترش دادند.

2- دلیل دیگر علاقه انگلیس به خلیج فارس در آن مقطع زمانی، استفاده از خلیج فارس در جهت کنترل هندوستان بود. آنها نگران بودند که قدرت های اروپایی نفوذ خود را در خلیج فارس گسترش دهند و از آنجا به هندوستان یورش ببرند و هم اینکه، دولت های بزرگ منطقه مثل ایران و عثمانی با افزایش قدرت منافع انگلستان را در هند تهدید کنند. لذا انگلستان به حفظ خلیج فارس اهمیت زیادی می داد و با سیاست تفرقه افکنی سعی داشت تا کشورهای این منطقه را همچنان ضعیف نگاه دارد.

3- نفت: در اوایل قرن 20 به اهمیت خلیج فارس یک ارزش دیگر نیز افزوده شد و آن کشف و استخراج نفت در ایران در سال 1908 بود، و سپس به تدریج در کشورهای دیگر خلیج فارس نیز نفت کشف شد.

دولت انگلستان در سال 1913 تصمیم گرفت که قوه محرکه کشتی های جنگی خود را از سیستم ذغال سوز به موتورهای نفت سوز تبدیل کند تا هم هزینه هایش کاهش یابد و هم قدرت مانور و سرعت کشتی ها بالا برود. با این تصمیم اهمیت نفت ایران افزایش یافت چون در غیر اینصورت مجبور بود از سایر کشورها از جمله آمریکا و مکزیک و... نفت بخرد. لذا به فکر سلطه کامل بر نفت ایران به عنوان منبع مطمئن سوخت کشتی های جنگی خود افتاد.

برای تحکیم سلطه خود بر ایران بود که کودتای 1299 را صورت داد، و ایران را به کشور نیمه مستعمره تبدیل کرد. بعدها با کشف نفت در کشورهای دیگر خلیج فارس نیز سلطه خود بر آن کشورها از جمله کویت و عربستان را تحکیم کرد. و سیاست این کشورها را در جهت منافع خود سازماندهی می کرد.

وقوع جنگ جهانی اول (1914-1918) نیز نه تنها سلطه انگلیس را با تهدیدی مواجه نکرد بلکه با پایان جنگ و با حذف قدرتهایی چون عثمانی و روسیه، موقعیت انگلستان در منطقه خلیج فارس بسیار قوی تر از دوران قبل از جنگ شد و توانست سلطه خود را بر عراق نیز گسترش دهد و این کشور را به مستعمره خود تبدیل کند.

البته قبل از آن هم انگلستان تلاشهایی را جهت اشغال عراق انجام داده بود، از جمله در اوایل قرن 19 در آن زمان که تسلط بر عراق از اهمیت ویژه‌ای در محاسبات سوق الجیشی انگلستان برخوردار بود، این کشور را واداشت تا به فعالیت خود در عراق بیفزاید، ولی پس از کشمکش‌های متعدد، بالاخره در سال 1820، سلطان محمود عثمانی به عراق لشکر کشید و سلطه حکومت عثمانی را در این کشور احیاء کرد. پس از این اتفاق، انگلستان توجه خود را به سواحل جنوبی خلیج فارس معطوف کرد.

ولی با وقوع جنگ جهانی و اعلام جنگ از طرف عثمانی به انگلیس، دولت بریتانیا با استفاده از فرصت پیش آمده به عراق لشکر کشید و پس از شکست دادن نیروهای عثمانی و آلمانی در نبرد کوت العماره عراق را به زیر سلطه خود درآورد. بدین شکل در فاصله جنگ جهانی اول و دوم، انگلستان موقعیت خود را در خلیج فارس حفظ کرده و به عنوان صحنه گردان اصلی سیاست خلیج فارس و خاورمیانه در این مقطع تاریخی تبدیل شد. و این وضع تا وقوع جنگ جهانی دوم ادامه داشت.

جنگ جهانی دوم، اقتدار انگلستان در منطقه را متزلزل کرد. در این جنگ خسارات زیاد انسانی و مالی به انگلیس وارد شد. بخش‌های زیادی از کشاورزی و صنعت انگلیس نابود شد، قسمت اعظم نیروی دریایی آن کشور در طی جنگ جهانی دوم از بین رفت، انگلیس دچار ضعف اقتصادی شد و کسری تراز پرداختها، این کشور را به یک کشور مقروض تبدیل کرد.

به دنبال تحولات پس از جنگ جهانی دوم، به تدریج پایه‌های قدرت انگلستان در منطقه رو به ضعف نهاد تا جائیکه در سال 1347 (1968) اعلام کرد که در سال 1350 (1971) نیروهای خود را از شرق سوئز که شامل خلیج فارس نیز می‌شد خارج می‌کند.

در آن زمان تعداد نیروهای نظامی در شرق سوئز شامل 27/000 نیروی زمینی و 18/000 نیروهای هوایی و دریایی بود. دولت انگلیس در آن زمان دلیل خروج خود از منطقه را صرفه جویی در هزینه‌ها ذکر کرد، اما نگاهی دقیقتر به اوضاع منطقه در آن زمان، نشان می‌دهد که خروج انگلستان از منطقه دلایل عمیق‌تری داشته است.

در آن زمان وقایعی برضد منافع انگلستان در منطقه رخ داد، مثل استقلال هند و پاکستان، پایان دوره قیمومیت انگلیس بر فلسطین و اردن، ملی شدن نفت ایران در 1951، که منجر به شریک شدن آمریکا در منافع نفتی ایران شد، وقوع انقلاب

افسران آزاد در 1952 در مصر، ملی شدن کانال سوئز در 1956 و موضع‌گیری آمریکا و شوروی علیه انگلیس و فرانسه در آن حادثه، کودتای سال 1958 عراق که حکومت سلطنتی (فیصل) سقوط کرد و یکی از پایه‌های نفوذ و تسلط انگلستان در منطقه را فروریخت. جنگ 1967 و بسته شدن کانال سوئز و خشم اعراب علیه اسرائیل و حامیانش، استقلال کویت در 1961، شورش‌های عظیم در بحرین علیه نظامیان انگلیس، شرکت مردم در جنبش‌های ضد استعماری انگلیس در قطر، شارجه، دوبی، ابوظبی و رأس الخیمه، شورش‌های مردم عمان برای طرد انگلیسیها که طی آن در سال 1968، 1700 نظامی انگلیسی در عمان کشته و زخمی شدند.

علی‌رغم دلایل ذکر شده، این سؤال پیش می‌آید که انگلستان باتوجه به منافع اقتصادی خود در منطقه آیا حاضر شده است که به راحتی از منطقه چشم‌پوشی کند؟

در آنزمان، انگلیس، حدود 64% از نیازهای نفتی خود را از نفت منطقه خاورمیانه تأمین می‌کرد. (حوزه‌های نفتی در انگلستان هنوز کشف نشده بود). و نیز سرمایه‌گذاری‌های انگلیس در کشورهای حوزه خلیج فارس 1940 میلیون پوند و سود حاصله از آنها 250 میلیون پوند بوده است. همچنین صادرات انگلستان به منطقه در 1966، 1400 میلیون پوند بوده است.

انگلستان علی‌رغم اینکه نیروهای نظامی خود را از منطقه خارج کرد، ولی به راحتی حاضر نبود از منافع خود در منطقه چشم‌پوشی کند، لذا به فکر راه‌هایی برای ادامه نفوذ بر منطقه بوده است و گاهی سران حکومتی انگلستان نیز به آن اعتراف می‌کرده‌اند- از جمله «ادوارد هیث» نخست‌وزیر انگلستان در سال 1972 هنگام سخنرانی در اجلاسیه وزیران سنتو گفته بود: بیرون رفتن نظامیان ما، بدان معنی نیست که دیگر توجهی به این منطقه بسیار حائز اهمیت نداریم ما تنها مناسبات خود را با زمامداران دولتهای عرب، امروزی تر کرده ایم.

از جمله این اقدامات برای تضمین نفوذ انگلستان، سرکار آوردن دولتها و زمامداران طرفدار خود در خاورمیانه و خلیج فارس بود مثل ایجاد دولت امارات متحده عربی که اتحادیه‌ای از شیوخ دوبی، ابوظبی، شارجه، رأس الخیمه و... بود.

انگلستان از زمامداران طرفدار خود در عمان، کویت، بحرین، قطر، اردن و... حمایت می‌کرد، که البته با قدرت یافتن آمریکا، این دولت‌ها به سمت آمریکا متمایل شده و نفوذ انگلستان کاهش یافت. یکی دیگر از اقدامات انگلستان، تحت نفوذ در آوردن برخی گروه‌های اجتماعی در کشورهای اسلامی بود مثل برخی گروه‌های سیاسی، دانشجویان، اساتید، تجار،

روحانیون و... که این رابطه نیز پیوسته در فراز و نشیب بوده است. در نگاه کلی نفوذ و تسلط انگلستان بر منطقه پس از خروج در سال 1972 پیوسته رو به کاهش بوده است به طوری که در برخی مقاطع احساس می شود که نفوذ آن قطع شده است.

ولی به دنبال تحولات اخیر (11 سپتامبر)، به یکباره مانند عصر استعمارگری، با هجوم نظامی به دو کشور منطقه یعنی افغانستان و عراق در منطقه خاورمیانه دوباره حضور نظامی می یابد. پس از 32 سال غیبت انگلستان از خلیج فارس باز شاهد حضور نظامی آن هستیم. دلیل این حضور دوباره چه می تواند باشد.

دلایل شرکت انگلیس در حمله به عراق

پس از پایان جنگ جهانی دوم بحران های داخلی جامعه انگلستان را فراگرفت. از دست رفتن مستعمرات، ضعف روزافزون اقتصادی و بحران های اجتماعی، دولت های پس از جنگ را با مشکلات زیادی مواجه کرده است، و هیچ يك از دولت های محافظه کار و کارگر نتوانسته اند این مشکلات را حل کنند. این روند، منجر به زیر سؤال رفتن 2 حزب بزرگ انگلستان، یعنی حزب کارگر و حزب محافظه کار شد. تمایل رأی دهندگان نسبت به آنها کاهش یافته است به طوری که نظام 2 حزبی انگلیس در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. این روند موجب شده است که تمایل به احزاب کوچک بیشتر شود. در این بین حزب کارگر انگلستان به رهبری تونی بلر، در شرایط نامناسبی قرار گرفته است انشعابات درونی حزب را در وضعیت ضعف قرار داده است. با توجه به این مشکلات، انگلستان و حزب کارگر نیاز داشت تا با يك عملیات خارجی، دوباره وحدت را ایجاد کند و با متوجه کردن مردم به خارج از مرزها، آنها را از مشکلات داخلی منحرف کند و اعتبار حزب کارگر را در انگلستان باز به آن بازگرداند.

دلیل دیگر برای همراهی انگلستان در حمله به عراق، چشم طمع داشتن به منافع اقتصادی این حمله می باشد. انگلستان در دهه های اخیر با بحران اقتصادی مواجه شده است. اعتصابات کارگری و بیکاری پیوسته ادامه دارد. این بحران های اقتصادی در دهه 90-1980 میلادی باعث چندین شورش شهری در انگلستان شد. لذا انگلستان امید دارد با شريك شدن در حمله به عراق در منافع اقتصادی آنجا سهیم شود، برخی امتیازات نفتی بدست بیاورد و به علاوه شرکت های اقتصادی و تجاری خود را در فعالیت های اقتصادی عراق درگیر کرده و کسری تراز تجاری خود را بدین شکل جبران کند.

به علاوه با قراردادن عراق به عنوان پایگاه می‌تواند در سایر کشورهای منطقه نیز به فعالیت اقتصادی بپردازد و با مبادله کالا با کشورهای ثروتمند و نفت خیز منطقه، سیل کالاهای خود را به سمت آنها سرازیر کند.

دلیل دیگری که برای شرکت انگلیس در طرح حمله به عراق می‌توان ذکر کرد. اعاده سلطه گذشته بر منطقه و حیات بخشیدن به امپراتوری قدیمی بریتانیا و نقش فعال تر بازی کردن در سیاست های منطقه خاورمیانه می باشد در سال 1968، در زمان دولت کارگری «ویلسون» نخست وزیر انگلستان اعلام شد که انگلستان از منطقه شرق سوئز و خاورمیانه خارج خواهد شد. منطقه خاورمیانه که به مدت 2 قرن اسپر سیاست بازی های انگلستان شده بود، از شنیدن این خبر نفس راحتی کشید. همگان فکر می کردند که خاورمیانه دیگر از چنگال استعمارگر پیر رهایی یافته است اما در آغاز قرن 21، دوباره صدای گام های بازگشتش به گوش می رسد و خاطره دوران سیاه تفرقه افکنی ها و خدعه ها و ریاضا زنده شده است.

همانطور که در زمان حکومت حزب کارگر اعلام شد که انگلستان قصد خروج از منطقه را دارد باز در زمان همان حزب کارگر اعلام شد که انگلستان به خاورمیانه بازگشته است و باز باید کشورهای خاورمیانه منتظر حيله گری های این روباه پیر استعمار باشند. از آغاز قرن 18 که انگلستان سلطه خود را در منطقه گسترش داد تا دهه 1970 که از خاورمیانه خارج شد، صحنه گردان اصلی سیاست خاورمیانه به شمار می رفت. از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده می کرد، کشورها و ملت ها را به جان هم می انداخت و سلطه خود را تثبیت می کرد.

ولی به علت مشکلات اقتصادی و سپس قیام های کشورهای منطقه مجبور شد که نیروهای خود را از خاورمیانه خارج کند. و در سال های بعد نیز گرفتار مشکلات داخلی خود بود به طوری که کمتر فرصت پرداختن به مسایل مناطق دیگر را داشت. این مشکلات به قدری انگلستان را ضعیف کرد که دیگر به تنهایی قادر نبود به لشکرکشی به سایر کشورها بپردازد. تا اینکه، آمریکا بعد از حملات 11 سپتامبر به فکر اجرای طرح های کلان و بلند مدت خود در مناطق مختلف جهان افتاد، و انگلستان نیز در این زمان فرصت را مغتنم شمرد و دنباله روی خود از سیاست های آمریکا را اعلام کرد. و هر 2 کشور با همکاری یکدیگر جنگ خیالی با تروریسم را آغاز کردند.

بعد از افغانستان، عراق را طعمه مناسبی تشخیص دادند، چند اتهام مثل حمایت از تروریسم و تکثیر سلاحهای کشتار جمعی به آن نسبت دادند و سپس حمله خود را آغاز کردند.

انگلستان که زمانی نه چندان دور، عراق را مستعمره خود می دانست و سیاست و اقتصاد آن را در دست داشت بهتر و سریعتر از آمریکا می تواند سلطه خود را بر عراق اعمال کند. انگلستان که در سال 1958 در پی کودتای عبدالکریم قاسم از عراق رانده شد اکنون پس از 55 سال دوباره به آنجا بازمی گردد تا مستعمره سابق را با شکلی جدیدتر استعمار کند و دام های خود را در آنجا بگستراند. البته عراق، تنها هدف آنها نیست بلکه به کشورهای دیگر خاورمیانه نیز چشم طمع دارند و کشورهای آزاد منطقه را که با سیاست های مستقل خود، غرب را ناخشنود کرده اند سعی دارند باحمله نظامی بار دیگر به زیر سلطه خود در آورند.

البته باید توجه داشت که در این بازی جدید، انگلستان بیشتر نقش دنباله رو و پشت پرده را بازی می کند و آمریکا نوك حمله و سپر بلای انگلستان است که حتماً در صورت پیچیده تر شدن و به بن بست رسیدن طرح های جدید، خود را با مهارت کنار کشیده و آمریکا را در میان بحران ها و در بین دشمنان خود تنها می گذارد.